

## بهاء ولد از نظرگاه فریتس مایر

محمدعلی مولوی (دایرةالمعارف بزرگ اسلامی)

بهاء ولد، زندگی و عرفان او<sup>۱</sup>، تألیف فریتس مایر (۱۰ ژوئیه ۱۹۱۲-۱۰ ژوئیه ۱۹۹۸)، محقق برجسته آلمانی، اثری است در شرح زندگی و اندیشه‌ها و آراء پدر مولانا جلال‌الدین محمد مولوی. تألیف چنین اثری در آیینۀ تصور نگارنده آن نبود. مایر نخست می‌خواست کتابی با عنوان و محتوایی دیگر بنویسد و تنها در یک فصل آن کتاب به زندگی و عرفان بهاء ولد پردازد. اما، ضمن بررسی منابع به ویژه معارف بهاء ولد-که در سالهای ۱۳۳۳ و ۱۳۳۸ با تصحیحات و حواشی زنده‌یاد استاد بدیع‌الزمان فروزانفر در دو جلد به چاپ رسیده و در ۱۳۵۲ تجدید چاپ شده- به این نتیجه رسید که جهان عرفان بهاء ولد با عالم دیگر عارفان تفاوت بسیار دارد و می‌شاید که با تفصیل بیشتری بررسی شود. پس دریافتهای خود را از سخنان او و نیز از مطالبی که سپهسالار و افلاکی درباره او آورده‌اند نخست در یک مقاله بلند مدون ساخت، سپس به صورت کتابی در بیست و هفت فصل درآورد. مؤلف در توجیه این تفصیل می‌آورد که نمی‌توانسته است به نقل استنباطهای خود از سخنان بهاء ولد اکتفا کند و برای مستند ساختن آنها، به معارف ارجاع دهد و امیدوار باشد که خوانندگان کنجکاو آلمانی‌زبان خود به این کتاب مراجعه

---

(۱) فریتس مایر، بهاء ولد زندگی و عرفان او، ترجمه مریم مشرف، مرکز نشر دانشگاهی، تهران ۱۳۸۲؛ همان، ترجمه مهرآفاق بایبوردی، سروش، تهران ۱۳۸۲.  
از این اثر، دو ترجمه در سال ۱۳۸۲ به بازار کتاب عرضه شده است. این دوباره‌کاری، که محصول آن به نفقه دو سازمان انتشاراتی-که هردو از بیت‌المال تغذیه می‌شوند- انتشار یافته، سزاوار تأسف است.

کنند. از این رو، لازم شمرده است پاره‌های بلندی از آن را به آلمانی برگرداند و در کار تحقیقی خود درج کند.

به نظر مایر، جاذبه سخن بهاء ولد به ویژه در سبک بی‌پیرایه و دور از تصنع اوست. اهمیت اثر او در آن است که نوع تازه‌ای از عرفان اسلامی را عرضه می‌کند که تاکنون در جای دیگری از آن سخن نرفته است. در این نوع عرفان، فاصله میان تجلی و تعالی خداوند، میان حضور خداوند در ذات جهان و استقرار و استوای وی بر عرش، میان *وَهُوَ مَعَكُمْ أَيْنَمَا كُنْتُمْ وَالرَّحْمَنُ عَلَى الْعَرْشِ اسْتَوَى* از میان برمی‌خیزد (مقدمه، ص VIII). درباره تازگی عرفان بهاء ولد و تفاوت شیوه کار او با شیوه دیگر عارفان، پژوهشگران خودمان نیز سخنانی گفته‌اند. به گفته شادروان استاد فروزانفر، یکی از وجوه اهمیت معارف اهتمام بهاء ولد به قرآن کریم و شرح اسرار آن نامه آسمانی است چنان‌که، در بیشتر فصول این کتاب، معانی و آیات قرآنی بیان شده است و مؤلف کوشیده است تا رموز کتاب مبین را به عبارات روشن و با تمثیلاتی که غالباً برگرفته از امور حسی یا نزدیک به حس است بگشاید. در این تفسیر، روش او با شیوه دیگر مشایخ عرفان از قبیل ابوعبدالرحمن سلمی و ابوالقاسم قشیری و صدرالدین قونوی و عبدالرزاق کاشانی تفاوت دارد. اینان آیات قرآن را با عبارات دشوار تفسیر کرده‌اند، چنان‌که «تنهارباب قلوب و مشاهدات و متوغلین در مشرب عرفان از مشرب ایشان بهره می‌یابند؛ در حالی که بهاء ولد اسرار قرآن و حدیث و دقایق عرفان را به تعبیرات شاعرانه و الفاظ دلکش درآورده است». استاد فروزانفر، معارف بهاء ولد را «نمونه‌ای نادر و غریب از نثر صوفیانه می‌شمرد که از حیث اسلوب نظیر آن را هنوز نیافته‌ایم» (مقدمه بر معارف بهاء ولد، صفحات ه، ید). شادروان زرین‌کوب نیز بر آن است که بهاء ولد، به هنگام نگارش این کتاب، در جهان دیگری و رای عالم مادی به سر می‌برده چنان‌که گویی قلم در اختیار دل است و هرچه بر دل می‌گذرد همان‌گونه به بیان درمی‌آید (ارزش میراث صوفیه، ص ۱۳۱). در حقیقت، بهاء ولد و نیز مولانا جلال‌الدین، در برخی عرصه‌های عرفان، برخلاف شیوه بیشتر عرفا، فاش و بی‌پرده سخن گفته‌اند. می‌دانیم که عادت عارفان بر این رفته است که معانی عرفانی را به زبانی بیان کنند که صاحبان اذهان ساده و مردمان کم‌ظرفیت امید در فهم آن نبندند تا، به سخن ایشان، اسرار معرفت بر مردم نااهل فاش نگردد.

یک وجه دیگر اهمیت نقش بهاء ولد و میزان تأثیر او در فرزندش مولانا جلال‌الدین

است که، پیش از اینها، برخی پژوهشگران بدان پرداخته‌اند و، به گفته فریتس مایر، موضوع پژوهشهای خاورشناسانه بوده است. مؤلف توجه دارد که قاعدتاً می‌بایست فصلی را نیز به این موضوع اختصاص دهد؛ اما، چنین نکرده است؛ زیرا، به نظر او، چنین پژوهشی باید با بررسی اندیشه‌های جلال‌الدین آغاز شود و شرط لازم برای این کار آشنائی ژرف با جهان عرفان مولاناست و او در این عرصه آگاهی کافی ندارد (ص VII). وی از استاد فروزانفر یاد می‌کند که، در مقدمه خود بر معارف بهاء‌ولد، نمونه‌هایی از نشانه‌های تأثیر پدر بر پسر را یاد کرده و از تمثیلات و حکایات معارف، که عیناً یا با اندکی دگرگونی در مثنوی تکرار شده، سخن گفته است. مایر، همچنین، به روایت افلاکی از سخن مولانا اشاره می‌کند که، در اوایل حالات، همواره «کلمات مولانای بزرگ» را مطالعه می‌کرده؛ اما یک بار شمس تبریزی به وی فرموده است که «دیگر سخنان پدرت را نخوان.» به گزارش افلاکی، واکنش مولانا در برابر حکم شمس تبریزی چندان مریدانه نبوده است چنان که گفته است «به اشارت او زمانی نخواندم» یعنی، به حرمت اشارت شمس، چندی از خواندن سخنان پدر دست کشیده اما جاذبه معارف باردیگر او را به خود کشیده است. مع‌الوصف، مایر، اندیشه‌های این دو را، به رغم این کششها، یکسان نمی‌داند و بر آن است که نمی‌توان پدر و پسر را متعلق به یک مکتب شمرد (فصل ۱). سی و چند سال پیش از انتشار این کتاب، هلموت ریتز نیز، در مقاله‌ای که مایر در همین فصل اول از آن یاد می‌کند، گفته بود که عرفان مولانا جلال‌الدین از نوع دیگری است و اندیشه‌های نو و عناصر رازناک در آن فراوان‌تر است.

مؤلف، در ارزیابی استنباطهای خویش از معارف انصاف نشان می‌دهد و می‌پذیرد که شاید دریافت وی از سخنان بهاء‌ولد همواره درست نباشد. از این رو، به گفته خودش، کوشیده است در ترجمه عبارات معارف، تا جایی که ممکن بوده، به متن اصلی وفادار بماند و چندان به آرایش و پیرایش نپردازد تا در مواردی که مقصود بهاء مبهم می‌نماید و این گونه موارد بسیارند - راه را بر برداشتهای دیگر بازگذارد (مقدمه، ص VIII). اما هر پژوهنده‌ای که، به جای مراجعه مستقیم به متن اصلی معارف، به ترجمه آن روی آورد و بخواهد از راه این ترجمه به جهان اندیشه بهاء‌ولد راه یابد، حتی اگر این ترجمه کار مترجمی دقیق و تیزبین مانند فریتس مایر باشد، بسیاری راهها را به روی خویش بسته است. باید خاطر نشان ساخت که مایر در ترجمه سخن بهاء‌ولد دقت و وسواس بسیار به

کار برده است، اما هیچ مترجم زبردستی با هیچ معجزه‌ای نمی‌تواند همه معانی عرفانی سخن بهاء‌الدین یا عارفان بزرگ دیگر را به زبان دیگری منتقل کند. مایر خود یک‌بار (ص 118) شکوه کرده که در پیدا کردن واژه‌های آلمانی که به درستی در برابر تعبیر «بی‌مرادی» قرار گیرد به طوری که همه معانی آن را در برگیرد بی‌مراد مانده است. یک‌بار دیگر (ص 250) نیز همین شکوه را درباره تعبیر «نیاز» سر می‌دهد. پس چگونه از خود توقع داشته است صدها جمله بهاء‌ولد را به گونه‌ای ترجمه کند که همه مفاهیم آشکار و پنهان آنها حفظ شود؟

مؤلف، در پایان فصل اول، می‌گوید: مدعی نیست که توانسته باشد بهاء‌ولد را یک‌بار و به شکل نهایی در همه ابعاد وی بشناساند بلکه هدف درویشانه‌تری را پیش رو نهاده است و آن اینکه بهاء‌ولد را، که تاکنون در سایه مولانا جلال‌الدین قرار داشته، از این سایه بیرون آورد و او را در جایگاه عارفی مستقل بنشانند به طوری که به صورت شخصیت اصلی جلوه‌گر آید و مولانا فرع او شمرده شود. (ص 12)

مؤلف سخن خویش درباره این هدف «درویشانه» را با تمهیدی آغاز می‌کند. وی، با اشاره به آنچه هلموت ریتر در ۱۹۴۲ درباره عرفان بهاء‌ولد نوشته و ضمن آن معارف را مواعظ بهاء شمرده است، می‌گوید که، در آن مقاله، کار ریتر شناساندن نسخه‌های خطی بوده و او نمی‌بایست درباره عرفان بهاء اظهار نظر کند؛ اما، به هر جهت، این کار را کرده و به این باور رسیده است که «در مواعظ بهاء‌ولد، عرفانی بس غریب و توجه‌برانگیز یافته است... که بررسی و شرح آن وظیفه جالبی خواهد بود». مایر، بار دیگر، به نقد گفتار ریتر روی می‌آورد و وصف او را درباره عرفان بهاء فاقد دقت و گمراه‌کننده می‌شمارد. آن‌گاه از همداستانی خود با ریتر در ضرورت بررسی عرفان بهاء‌ولد سخن می‌گوید. باز سخن دیگری از ریتر نقل می‌کند که «شاید مدتی طول بکشد تا کسی پیدا شود که این مهم را - که آسان هم نیست - در عهده شناسد.» و می‌افزاید که اکنون سی سال از زمانی که ریتر این جمله را نوشت می‌گذرد. در حقیقت، می‌خواهد بگوید که اکنون آن کس پیدا شده است؛ اما، چون مرد فروتنی است، نمی‌خواهد دعوی کند که بهاء را به طور کامل شناسانده است (ص 11-12). اما فریتس مایر آن‌قدرها هم که به زبان می‌گوید درویش نیست بلکه او را اندکی بلندپرواز نیز می‌توان شمرد. همین هدفی که او در برابر خویش نهاده است نشان بلندپروازی اوست. برای رسیدن به چنین هدفی، نخست باید مولانا جلال‌الدین را در عمده‌ترین

ابعاد وی - اگر نه در همه ابعاد - به درستی شناخت. در حالی که مایر، در پیش‌گفتارش بر همین کتاب، اعتراف کرده است که درباره مولانا چندان آگاهی ندارد که بتواند در زمینه تأثیر بهاء‌ولد بر او نظری بدهد. نیز باید متذکر شد که بیرون کشیدن پدر از زیر سایه پسر چیزی است و تعیین اصل و فرع چیزی دیگر و این دومی به هیچ روی آسان‌تر از داوری درباره میزان تأثیر پدر بر پسر نیست.

فریتس مایر بی‌گمان از خاورشناسان درجه اول مغرب‌زمین است و در شناخت عرفان اسلامی از بسیاری از ایشان پیش‌تر رفته است. وی، سی و چند سال پیش از نوشتن این کتاب، با بررسی بحر جان آموزگار سابقش، هلموت ریتز، مشاهده کرد که جای جاندارترین عناصر شعر عرفانی عطار در این کتاب خالی است و از آنچه ریتز برای شناساندن عطار نوشته نه عطر جان‌بخش شعر عارف نیشابور به مشام می‌رسد و نه از وجد و حال وی نشانی دیده می‌شود (Oriens, 9, 1956, p.321). از همین کتاب نیز آشکار است که مایر برای درک عرفان بهاء‌ولد و شرح و بیان آن تتبع بسیار کرده و دقت و هوشمندی فراوان به کار آورده است. به‌ویژه، باریک‌بینی او در مجادلات بهاء با معتزله و نیز اینکه، به رغم مخالفت اصولی با ایشان، در موضعی به آراء آنان گرایش یافته و توجه او به تفاوت‌های میان جلد اول و دوم معارف در همین زمینه بسیار جالب توجه است. مایر در درستی بسیاری از واژه‌های متن معارف تردید کرده و گاه نیز تصحیحات استاد فروزانفر را نادرست شمرده و وجوه دیگری را پیشنهاد کرده که بسیاری از آنها محل تأمل است.

□